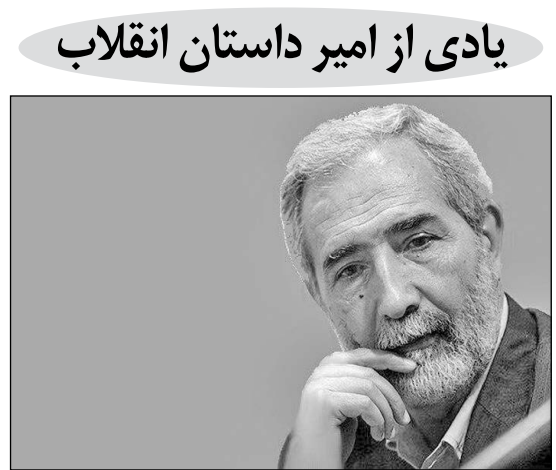




حمید سبزواری (شاعر) / حسین لودی (نویسنده) / ابوالفضل عالی (گرافیست) / شهید رسول کافر نژاد (عالمی) / صفار زاده (نویسنده) / شهید احمد زارعی (شاعر) / مهرداد اوستا (شاعر) / نصرالله مردانی (شاعر) / سیددین فیاضی (گرافیست) / حبیب‌الله معلمی (شاعر) / علیرضا فروزه (شاعر) / محمدعلی گودینی (نویسنده) / علی محمدنوب (شاعر) / مرحوم شهریار (شاعر) / محمد مهدی سیار (شاعر) / سیمین دخت وحیدی (شاعر) / علویان (نویسنده و تصویرگر)



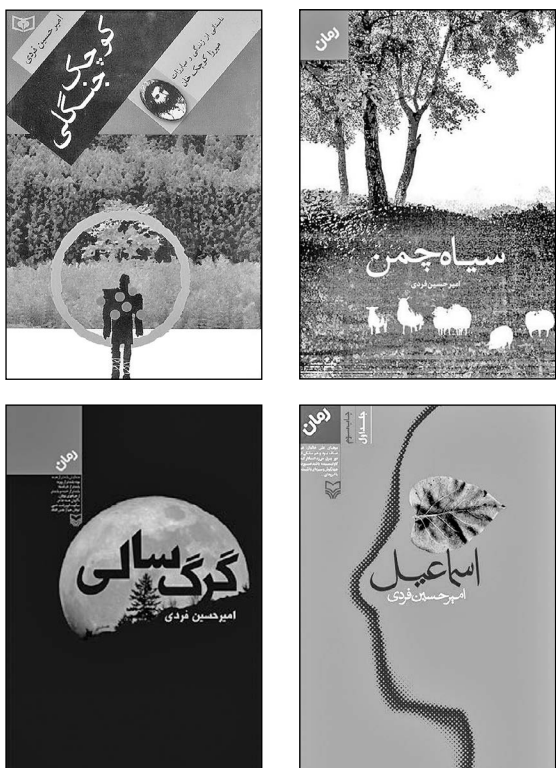
**یادی از امیر داستان انقلاب**

استاد امیرحسین فردی سال ۱۳۲۸ در روستای قره تپه واقع در استان زبیلی اردبیل بدنیا آمد.

او که تربیتی مذهبی داشت، در سال ۵۳ کتابخانه مسجد جوادالامنه(ع) را راه‌اندازی کرد و آنجا را پایگاهی برای جذب و تربیت نویسندگان مسلمان قرار داد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اشتیاق استاد به کار برای بچه‌ها و در مسیر ترویج آرمان‌ها و ارزشهای انقلاب در میان نسل جدید، پیش‌را به مجله کیهان بچه‌ها باز کرد و این مجله خواندنی، ۳۱ سال با مدیریت ایشان منتشر شد.

استاد فردی که به وحدت نویسندگان متدین و ترویج ادبیات انقلاب می‌اندیشید، جایزه شهید حبیب‌غنی‌پور را برپا کرد. یگانه آیین «دینی-داستانی» که خاستگاه آن مسجد و تفکر مسجدی بود. سردبیری کیهان علمی، عضویت در شورای داستان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، عضویت در شورای داستان بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، مدیریت شورای ادبیات داستانی نیروی مقاومت بسیج، دبیری بخش ادب و هنر روزنامه کیهان، مدیریت کارگاه قلم و رمان حوزه هنری و در نهایت مدیریت مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری، از جمله مسئولیت‌های استاد فردی بود.



از آثار وی باید به «سیاه چمن»، «آشیانه در مه»، «کوچک جنگلی»، «ملاقات با آفتاب»، «قصه‌های گل بهار»، «یک دنیا پرولنه»، «اسماعیل»، «گرگ‌گسالی» و... اشاره کرد.

امیر داستان انقلاب، پنج اردیبهشت سال ۹۲ به دلیل عارضه تنفسی از دنیا رفت.

به مناسبت چهارمین سالگرد درگذشت این نویسنده انقلابی، صفحه ادب و هنر اختصاص به شخصیت و قلم وی دارد. یادش گرامی!

احوال ناخوش روزگارمان، در عرصه‌های مختلف، دامن عرصه فرهنگ و هنر و ادب را هم گرفته است، پیرمرد!

دردآور است، برای پیرمردا دردآور؛ وقتی بعضی‌ها فقط نام بردن از او را تکلیف خود می‌دانند و از حرف حساسی‌ش حرفی نمی‌زنند، در برابر مواضعش در مورد مسائل مختلف، سکوت می‌کنند و در برابر عملکردش در صحنه‌های فراموش‌نشدنی و تاریخی، خود را به ندانستن می‌زنند و نفهمیدن.

اولین پنجشنبه همین ماه رجب بود که به دیدارش رفتم؛ در بهشت‌نهر. برای زیارت اهل قبور رفته بودم؛ در لیله الرغائب، دهم فروردین به دیدار پیرمرد هم رفتم؛ به دیدار پیر عرصه فرهنگ و ادب و هنر که اکنون چند سالی می‌شود که در قطعه هنرمندان آرامیده است؛ گوشه‌های دنج در همان اول نیش قطعه، نزدیکی زیر پایش هم، درختی، مزارش خوش بود. به یقین، قبل‌باش کسی یا کسانی آنجا بوده‌اند. شاید خانواده‌اش آمده‌اند تا نوه‌دار شدن پیرمرد را به او تبریک بگویند که دو ماهی می‌شود، یا به عرصه این جهان گذاشته است؛ طلوع «امداد».

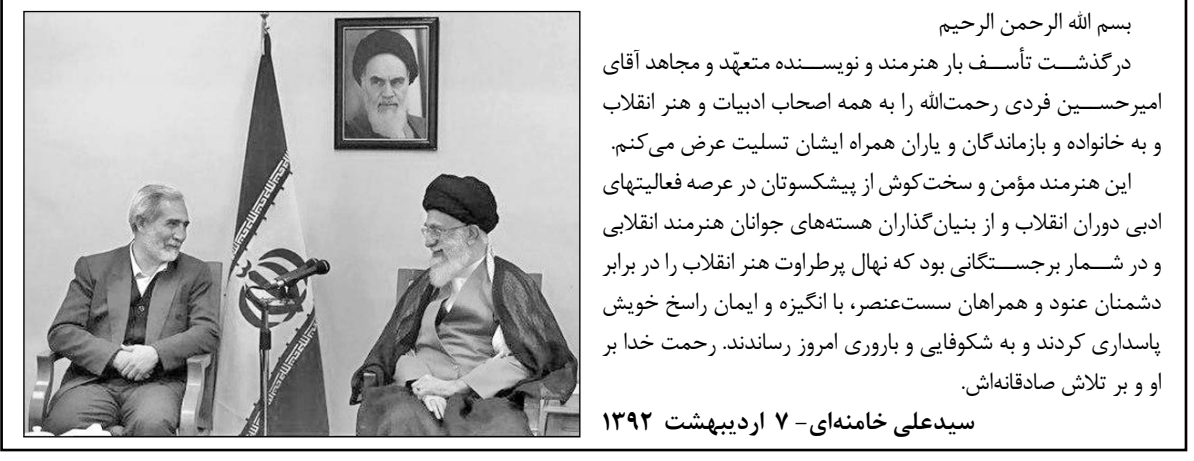
نوه پیرمرد یا همان آقاچان مهربان مریم که اکنون مادر شده است و یک خواهر و دو برادرش؛ شاید هم دوستی، آشنایی یا همسنگری در عرصه ادب و هنر به دیدارش آمده است؛ یا شاید هم یکی از همان بچه‌هایی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۵۷، روزگاری در دهم شمت یا هفتاد و یا حتی همه هشتاد، از خواننده‌های پر و پاقرص مجله کیهان بچه‌ها بوده است و کودکی‌هایش را با این مجله مشهور و رایج کودکان گذرانده است و قلم پیرمرد کم از آن روزها، هنوز مو سپید نکرده بود و اکنون آن کودک دیروز، امروز بزرگ شده و به یاد آن روزهای شیرین و فراموش‌نشدنی، به دیدار پیرمرد شتافته است؛ یا شاید هم، آن کودک دیروز، امروز همراه کودک خردسال خود آمده تا به او بگوید، آن کسی که زیر این خروارها خاک سرد، آرام شده است، همه‌کاره عشق کودکی‌های او بوده است؛ سردبیر و مدیرمسئول کیهان بچه‌ها و عشق خیلی از بچه‌های آن روزهای گذشته و فراموش‌نشده است و در واقع، آقاچان مهربان همه بچه‌هایی که به هر طریقی او را می‌شناختند و یا نمی‌شناختند و آقاچان مهربان همه بچه‌هایی که او، به هر طریقی آنها را می‌شناخت و یا نمی‌شناخت، به هر حال هر که بوده، حتماً چنان شناختی از او داشته است که آن شناخت و خاطرات دلنشین آن، در سال نو و اولین پنجشنبه ماه رجب، او را به سراغ مزار پیرمرد کشانده است.

قطعه هنرمندان شلوغ است؛ نگاهی به مردمی می‌کنم که با لباس‌های نو در میان مزارها، دنبال مزار یا مزارهای آشنایی می‌گردند و نگاهی به مزار پیرمرد که هنوز آب اطراف چهره نقش بسته بر سنگ مزارش، خشک نشده است.

همان‌جا می‌نشینم، انگشتم را روی سنگ مزار می‌گذارم و زیر لب زمزمه می‌کنم تا دوباره، حمد و سوره‌های هدیه‌اش کنم. بعد هم، همان‌جا به درخت نزدیک زیر پایش تکیه می‌دهم و زل می‌زنم به تصویر روی مزار. چهارمین سال است که وقتی گذارم به سر مزارش می‌افتد، دیگر نیازی نیست چیزی را بر زبان جاری کنم و بلند حرف بزنم؛ چون چهار سال است که پیرمرد، دیگر از قید و بند دنیایی و تعلقات جسمانی آزاد است و می‌تواند حاضر باشد و ناظر؛ همین که از هر چیزی که فرم را به خود مشغول می‌کند و روح را می‌آزاد و یا از هر چیزی که از دلم می‌گذرد و قلم را به درد می‌آورد، می‌تواند آگاه باشد، برای دردمندان گفتن من و صورانه شنیدن پیرمرد، کافی است.

هر چه باشد، من هم مثل او و مثل بعضی‌های دیگر، از اهالی همان وادی‌ام که او از اهالی آن است؛ وادی فرهنگ و ادب و هنر و نیز، مثل او و مثل همان بعضی‌های دیگر، اهل قلم و از اهالی درد و وادی رنج همین که پیرمرد، بشود و برای این اوضاع و احوال، دعا کند، کافی است. دلم نمی‌خواهد پیرمرد را ناراحت کنم؛ اما حتماً آگاه است که چه روزگار ناخوشی دارد این روزگارمان، در عرصه‌های مختلف؛ عرصه سیاست،

**پیام تسلیت رهبر انقلاب به مناسبت درگذشت امیرحسین فردی**



بسم الله الرحمن الرحيم

درگذشت تأسف بار هنرمند و نویسنده متعهد و مجاهد آقای امیرحسین فردی رحمت‌الله را به همه اصحاب ادبیات و هنر انقلاب و به خانواده و یازماندگان و یاران همراه ایشان تسلیت عرض می‌کنم.

این هنرمند مؤمن و سخت‌کوش از پیشکسوتان در عرصه فعالیت‌های ادبی دوران انقلاب و از بنیان‌گذاران هسته‌های جوانان هنرمند انقلابی و در شمار برجستگانی بود که نهال پرطراوت هنر انقلاب را در برابر دشمنان عنود و همراهان سست‌عنصر، با انگیزه و ایمان راسخ خویش پاسداری کردند و به شکوفایی و باروری امروز رساندند. رحمت خدا بر او و بر تلاش صادقانه‌اش.

سیدعلی خامنه‌ای - ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲

**به بهانه چهارمین سالگرد کوچ آرام پیر عرصه ادبیات داستانی، امیرحسین فردی**

**نام یا اندیشه و مرام؟**

نوه پیرمرد یا همان آقاچان مهربان مریم که اکنون مادر شده است و یک خواهر و دو برادرش؛ شاید هم دوستی، آشنایی یا همسنگری در عرصه ادب و هنر به دیدارش آمده است؛ یا شاید هم یکی از همان بچه‌هایی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سال ۵۷، روزگاری در دهم شمت یا هفتاد و یا حتی همه هشتاد، از خواننده‌های پر و پاقرص مجله کیهان بچه‌ها بوده است و کودکی‌هایش را با این مجله مشهور و رایج کودکان گذرانده است و قلم پیرمرد کم از آن روزها، هنوز مو سپید نکرده بود و اکنون آن کودک دیروز، امروز بزرگ شده و به یاد آن روزهای شیرین و فراموش‌نشده، به دیدار پیرمرد شتافته است؛ یا شاید هم، آن کودک دیروز، امروز همراه کودک خردسال خود آمده تا به او بگوید، آن کسی که زیر این خروارها خاک سرد، آرام شده است، همه‌کاره عشق کودکی‌های او بوده است؛ سردبیر و مدیرمسئول کیهان بچه‌ها و عشق خیلی از بچه‌های آن روزهای گذشته و فراموش‌نشده است و در واقع، آقاچان مهربان همه بچه‌هایی که به هر طریقی او را می‌شناختند و یا نمی‌شناختند و آقاچان مهربان همه بچه‌هایی که او، به هر طریقی آنها را می‌شناخت و یا نمی‌شناخت، به هر حال هر که بوده، حتماً چنان شناختی از او داشته است که آن شناخت و خاطرات دلنشین آن، در سال نو و اولین پنجشنبه ماه رجب، او را به سراغ مزار پیرمرد کشانده است.

**■ زهره یزدان پناه قره‌تپه؛ نویسنده، پژوهشگر و مستندساز**

**\*چطور می‌شود، از آقای فردی حرف زد و از او یاد نمود و حرفی از ولایت‌مداری‌اش نزد و به ارادتش در برابر ولایت و رهبری، چه در دوران امام راحل و چه بعد از رحلت ایشان و در دوران**

**مقام معظم رهبری، هیچ اشاره‌ای نکرد؟!**

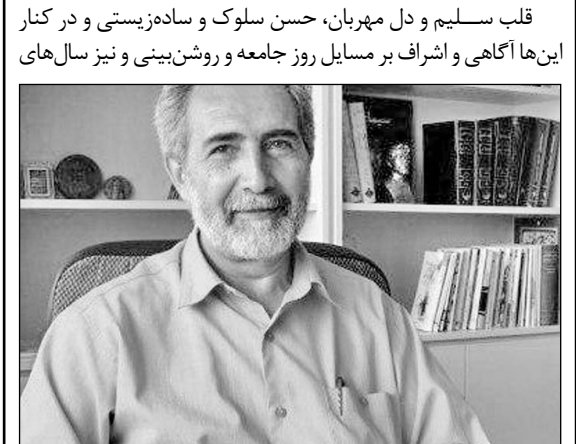
عرصه اجتماع، عرصه اقتصاد و حتی عرصه فرهنگ و ادب و هنر، که هیچ‌چیز از دیگر عرصه‌ها جدا نبوده است، احوال ناخوش هرکدام، بر دیگری اثر گذاشته است و آخرش هم، دامن عرصه فرهنگ پیرمرد و هنر را گرفته است؛ یعنی عرصه‌ای که پیرمرد هم، مثل خیلی‌های دیگر، سال‌ها برای آن مو سپید کرده است و اکنون، مدت‌هاست که مثل سایر عرصه‌ها، احوال خوبی ندارد و ناخوشی از سر رویش می‌یابد و برایش، از نسوی برخی که متولی آئند و رسالت‌هاست، همین است، نه درشناسی می‌شود و نه، درمان‌شناسی. انگار واژه‌های «هنرمند»، «هنرمند متعهد»، «هنر رحمانی» و «هنر شیطانی» و یا «جایگاه اخلاق در هنر و هنرمند»، شناخت و حفظ «آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی و هشت سال دوران دفاع مقدس» و حتی مفاهیمی مثل «انقلابی و انقلابی‌گری»، «بصیرت»، «جریان‌شناسی و دشمن‌شناسی» و مفاهیمی از این دست، یا تعریفی ندارند و یا اگر تعریفی هم برای آنها هست - که هست - فقط متعلق به دنیای سخن است از آن یا فراتر نمی‌گذارد و به عرصه عمل، ورود نمی‌کند و در عملکردها ساری و جاری نمی‌شود.

حتی درباره خود پیرمرد هم، همین‌طور است و همین شیوه به کار می‌رود، چه برسد به عرصه فرهنگ و ادب و هنر! مثلاً در مورد خود پیرمرد هم، انگار تکلیف بعضی‌ها این است که فقط درجست‌نوازه‌ها، اسمی از آن مرحوم ببرند و بعد، هیچ و هیچ و یعنی نه ادامه راه و نه ادامه اندیشه‌اش. او، مثلاً همان‌هایی که با هزار ادعای انقلابی و انقلابی‌گری و حتی برخی‌هایشان با ادعای ولایت و ولایت‌مداری، اما با

**باقیات الصالحات**

هر چند در زمانه ما، گذر ایام و چرخش روزگار، از چنان بی‌امان و شتابناک به نظر می‌رسد که فرصت تأمل لازم و تعمق ژرف در امور را از آدمی می‌گیرد و بر گذشته‌ها و خاطرات روزهای رفته، غبار فراموشی می‌نشانند؛ اما با وجود این، گاه اهمیت بعضی از اتفاقات و وعظ رویدادها چنان است که گردش ایام نیز، از به فراموشی کشاندن آن‌ها عاجز می‌ماند... از این گونه اتفاقات که بنا به ویژگی‌های خاص آن، از دایره تأثیر فراموشی دور می‌مانند، یکی هم درگذشت امیرحسین فردی است در پنجم اردیبهشت سال هزار و سیصد و نود و دو، که به دلیل پیوند نام او با ادبیات انقلاب اسلامی و ادبیات کودکان و نوجوانان و نیز خصلت نیک اخلاقی و خصوصیات برجسته مردمی و انقلابی، همواره مطرح و مقبول اهل نظر است.

این که کسی مانند زنده یاد امیرحسین فردی، بتواند به دور از انگیزه‌های جهت‌دار و تبلیغات مرسوم، که متأسفانه گاه به منظور مطرح کردن افراد و شاخص و سپس بهره‌برداری‌های مخالف با موازین دینی و مصالح ملی از شهرت آن‌ها صورت می‌گیرد، چه در زمان حیات و چه بعد از آن، در ساخت هنر و ادب و انسانیت و انقلابی‌گری حضوری درخشان و مؤثر داشته باشد، صد البته بر می‌گردد به شخصیت متین، موجه و قابل احترام نویسنده‌ای که عمری را در تلاش برای تزکیه نفس و مجاهدت فرهنگی گذراند.



طولانی فعالیت فرهنگی، همه و همه از مرحوم فردی شخصیتی ساخته بودند که جز در مسیر اسلام و اعتدالی جامعه اسلامی نمی‌توانست، طی طریق کند و از همین رو او بهترین سال‌های عمرش را در خدمت فرهنگی به کودکان و فرزندان این سرزمین، در مجله «کیهان بچه‌ها» سرمایه‌گذاری کرد و به ادعان همگان، در طول نزدیک به یک ربع قرن، به ویژه در سال‌های سخت و بدون امکانات دهه شصت که آغاز این فعالیت بوده، از یک طرف، آن مجله را احیاء و پر بار کرد و از طرف دیگر زمینه را برای ظهور و رشد نسلی از نویسندگان و شاعران ادبیات کودک و نوجوان فراهم آورد که هنوز هم فعال و تأثیر گذارند. به عبارت دیگر، زنده‌یاد امیرحسین فردی، با تشکیل کانون فرهنگی - هنری در مسجد جوادالامنه(ع) در سال‌های پیش از انقلاب و پس از آن ایفای نقش مؤثر در بنیانگذاری حوزه هنری و سپس احیاء و ارتقاء نشریه کیهان بچه‌ها و تربیت و میدان دادن به نسلی خلاق از نویسندگان و شاعران برای فعالیت در عرصه ادبیات کودک و نوجوان و نیز کتاب‌هایی که شخصاً نوشت، باقیات الصالحاتی از خویش به جای گذاشت که همواره در حال رشد و بارآوری نتایج و ثمرات نیک است برای امروزیان و ان‌شاءالله آیندگان...

**به یاد امیرحسین فردی**

خوشا «فردی»، که از انوار ایمان تابانند پرتوی، در جمع یاران و روشن کرد از آن، راه سعادت که تا خوبی شود، یک رسم و عادت و بادا نام نیکش، جاودانه به هر جایی، که باشد عاشقانه و مانا باد، به دفترها کلامش که جز خوبی نبود در هر پیامش ز «کیهان بچه‌ها»، همواره یاد باد که در نشرش بود، «فردی» و روان شاد.

علیرضا چخماقی

**مهربان به یادماندنی!**

عصر بود، از در موسسه کیهان بیرون آمده بودم که استاد فردی را دیدم. خوشحال بودم. با لبخند ساده‌شان گفتند از دیدار با حضرت آقا می‌آیند. گفتند که آقا رمان اسماعیل را خوانده‌اند. استاد مشتاق شده بودند که جلد دوم اسماعیل را با تشویق مرادشان بنویسند. به همین دلیل، نگارنده، رمان جذاب گرگ‌گسالی را که همان جلد دوم رمان اسماعیل است، حاصل عشق استاد فردی به مقتدایمان می‌دانم. دو زمانی که فصل جدیدی در زندگی و دوران نویسندگی استاد به شمار می‌آید.

پیش از اینکه استاد مسئولیت مرکز آفرینش‌های حوزه هنری را بر عهده گیرند، هر روز جز پنجشنبه می‌دیدمشان. افرانق نیست اگر بگویم هر روز که می‌گذشت حس می‌کردم، عشق ایشان به حضرت روح‌الله و امام خامنه‌ای و انقلاب بیشتر و بیشتر می‌شود. در کلام روزمره استاد، تنها یک نگرانی وجود داشت: آسیب دیدن انقلاب!

سال ۸۸ و در دوران سیاه فتنه، با همه وجودشان قلم به‌دست گرفتند و به صراحت و به دور از مصلحت‌اندیشی، از انقلاب دفاع کردند. در این دفاع، ملاحظه دوست دوران نوجوانی خود را هم نکرد و علیه او که هم اینک نوکر استعمار و صهیونیست‌هاست، نامه‌ای نوشت و او را نواخت!

فراموش نمی‌شود، یکی از اتفاقاتی که ایشان را کاملاً می‌رنجاند، اختلاف این نویسنده با مسلمانان بود. در بخش ادب و هنر روزنامه، تأکید کردند که مبدا از اختلافات بچه مسلمان‌ها بگویم! بقیقا ایشان اختلاف را خطری نه فقط برای طیف متعهد قلم بلکه - گسترده‌تر از آن - برای انقلاب و مملکتمان می‌دیدند.

جالب این است که همین فرد جدی و مصمم و قاطع، وقتی پای کودکان به میان می‌آمد، گویی جهان درونش را شور و سادگی و صفای کودکانه دیر می‌گرفت. قصه‌های کودکانه استاد بر آمده «طبیعی» از همان زبان و طعنانی از خوبی‌هاست.

با خودم فکر می‌کنم یک‌شک اگر برای انقلاب و برای کودکان نبود، امیرحسین فردی قلم را زمین می‌گذاشت.

این نویسنده و هنرمند، به قدری نسبت به تربیت سیاسی کودکان حساس بود که اوج روزهای فتنه، صفحه سیاسی کیهان بچه‌ها را راه‌اندازی کرد تا ذهن کودکان برای شناخت سیاست، دشمن‌شناسی و پذیرش بصیرت، آماجگی یابد.

استاد فردی که به درستی امیر داستان انقلاب خوانده می‌شوند، درست‌زمانی از میان ما رفتند که قافله داستان انقلاب هنوز به وجودشان نیاز داشت.

دندلاری و ولایت‌مداری، مهربانی، سادگی و بی‌پریاکی، شکبایی و آرامش، ادب، بی‌علاقگی نسبت به زخارف دنیوی، قلم صادق و ساده و شیرین استاد، بی‌تردید از ذهن دوستان و همکارانشان فراموش نشدنی است!

**سلوک زندگی نویسنده مبارز**

■ آرش فهیم



حدود ۲۰ سال قبل بود که رمان کوچکی توجهم را جلب کرد؛ این کتاب «سیاه چمن» نام داشت و موضوع آن مبارزات روستاییان با ارباب‌ها بود. خواندن «سیاه‌چمن» به قدری لذت بخش بود که هم باعث شد به مطالعه و کتاب علاقه‌مند شوم و هم برای اولین بار با مفهوم «مبارزه» به معنی واقعی آن آشنا شدم. بعدها فهمیدم که نویسنده این رمان، امیرحسین فردی، مدیرمسئول نشریه «کیهان بچه‌ها» است. همان نشریه‌ای که بخش‌ها از خاطرات دوران کودکی بسیاری از مردم ایران طی چند نسل گذشته را ساخته است.

اما سرنوشت طوری رقم خورد که ۱۰ سال بعد در کیهان، هم در بخش ادب و هنر این روزنامه و هم در کیهان بچه‌ها، تا آخرین روزهای زندگی امیرحسین فردی، سرباز او شدم. تمام حال و هوای جاری در «سیاه چمن» را در شخصیت نویسنده‌اش از نزدیک دیدم و لمس کردم. سال‌ها همسختی و همراهی با فردی، دوران آموزش نویسندگی و مبارزه فرهنگی بود. اما بیشترین چیزی که در پند کیهان بچه‌ها جلب توجه می‌کرد این بود که هر چه می‌گذاشت، فردی جوان و جوان‌تر می‌شد. مبارزه‌اش می‌شد. شعرا «قلم» نام سلاح من است» که نویسنده‌ان از آن دم می‌زنند، به عنینه در زندگی، مرام و سلوک اجتماعی و فردی فردی متبلور بود. این بود که فهمیدم، ماجرای پنج‌مین پاتن یک افسانه نیست، همو که سیر حیاش معکوس بود و هر چه پیرتر می‌شد، برتر می‌شد. امیرحسین فردی هم برتر می‌شد. امیرحسین فردی هم برتر می‌شد. حتی در واپسین روزهای

زیستش در این دنیا نیز شجاع، مجاهد و مبارز باقی ماند؟

قبلاً هم در این باره نوشته بودم که پاسخ به این سؤال را باید در سبک زندگی و مرام امیرحسین فردی جست. برخلاف خیلی از هنرمندان و نویسندگان که سرگرم پرس انداز کردن و ثروت اندوزی و بساز و بفروشی می‌شوند، فردی تا آخر، می‌بیل به این تمنیات زندگی کرد. جایگاه او به گونه‌ای بود که می‌توانست به راحتی به از ما بهتران بپیوندد.

اما هیچ گاه از جنوب شهر و خانه ساده و کوچک خود دل نکند. مدیرمسئول کیهان بچه‌ها که در میان اهل قلم برای خودش بر و بیای داشت، همیشه برای خوردن نان‌ها بین کارگرهای روزنامه می‌آمد و همنشینش با زحمت‌کش‌ها را بر حضور در محافل آنچنانی و زرق و برق تزییح می‌داد. برعکس خیلی از هنرمندان که از سبایش لباسشان با مردم عادی وحشت دارند، فردی از اینکه با اتوبوس رفت و آمد می‌کرد و بین فقیرترین

**دست‌نوشته‌ای از مرحوم فردی**

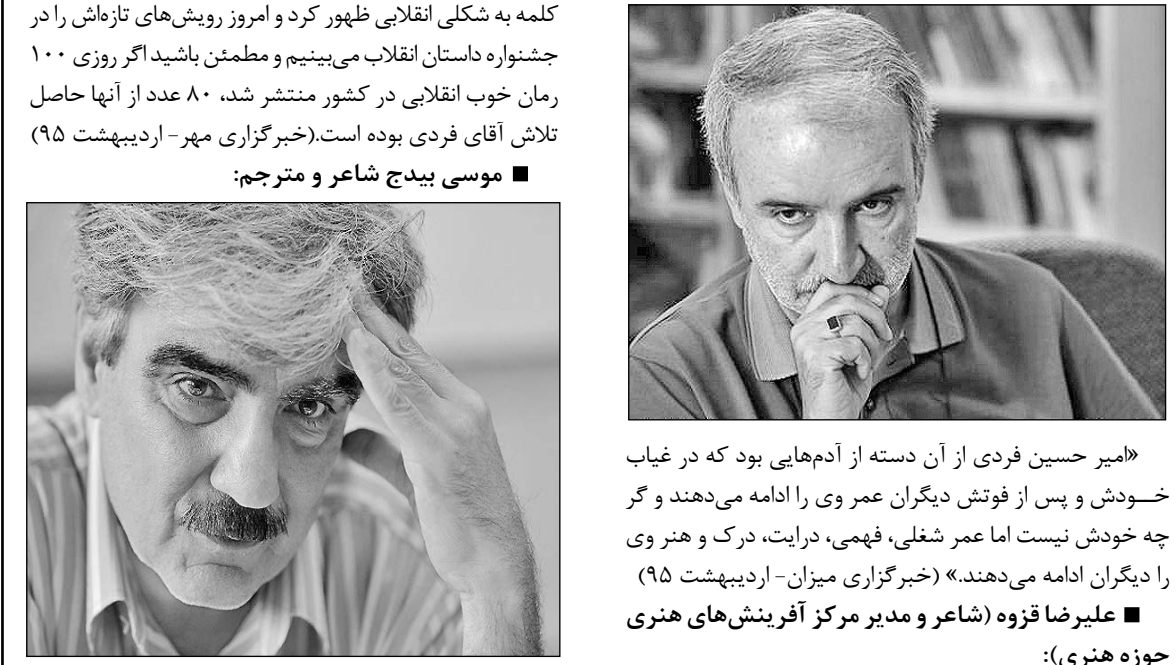
«...یکی از کوپترها پشت پنجره‌ام مانده و نرفته گمانم جوچه باشد. ظفکی بدچوری کز کرده. کمی برایش ازن ریختم. با خواب‌آلودگی کمی از آن را خورد و چشم‌هایش را بست. الان دیگر هوا تاریک شده. چسبیده به شیشه و خوابیده. می‌ترسم فردا صبح اول وقت کلاغ‌ها بیایند سرانگش. من دیده‌ام که آن‌ها چه‌طور جوجه‌های پاکیرم را می‌خورند.»

امیرحسین فردی

**«فردی» در قابی دیگر**

درباره فردی گفته‌اند:

■ **مرتضی سرهنگی (نویسنده):**



«امیرحسین فردی از آن دسته از آدم‌هایی بود که در غیاب خودش و پس از فوتش دیگران عمر وی را ادامه می‌دهند و گر چه خودش نیست اما عمر شغلی، فقهی، درایت، درک و هنر وی را دیگران ادامه می‌دهند.» (خبرگزاری میزان - اردیبهشت ۹۵)

■ **علیرضا فروزه (شاعر) و مدیر مرکز آفرینش‌های هنری حوزه هنری:**

من سال‌ها با نوشته‌های آقای فردی زندگی کرده بودم. ایشان متانت و خلوص و محبتی در درونش داشت که می‌شد آن را در نوشته‌هایش هم حس کرد. وقتی برای کاری به اتاقشان در حوزه هنری می‌رفتم همیشه به ما حس اطمینان خاطر دست می‌داد و وقارش همواره زین‌زاد خاص و عام بود. به نظر من امروز به یاد فردی بودن یعنی تشویق کردن جوانان به آشنایی با نوشته‌های او. (خبرگزاری مهر - اردیبهشت ۹۵)

«او بسودن در نظر گرفتن ملاحظات تربیتی، بچه‌ها را از ته دل دوست داشت و همین عشق، در «کیهان بچه‌ها» پابندش کرد. حتی با سفید شدن موها و چروک خوردن پیشانی و گوشه چشم‌هایش، باز هم حس کودکی از او جدا نشد. او به رخدادهای جهان، کودکانه می‌نگریست و صادقانه می‌نوشت. او باور داشت، عالم کودکی به عالم هنرمندان نزدیک است، زیرا نگاه کاسبیکارانه و از جنس «بده‌بستان» نیست.» (قدس آنلاین - اردیبهشت ۹۵)

